

چنگیز خان مغول

چون کار تنگ شد و هنگام نام و ننگ بوقت آنک فرس خورخور معدۀ زمین شد و جهان از ظلمت چو کلبۀ مسکین هفتاد کشتی که روزگریز را مُعَدَّ کرده بود بنه و انتقال و امتعه و رجال را در آنجا نشانند و او خود با جماعتی در زورق نشستند و مشعلها در گرفتند و مانند برق بر آب روان گشتند ... لشکر بر کنارهای آب روان شدند و او در زورق بهر کجا که قوت کردندی او بدان موضع رفتی و بزخم تیر که چون قضا از هدف خطا نمی‌کرد ایشان را دور می‌راند و کشتیها می‌دواند برین جمله تا بفناکت آمد زنجیری در میان آب کشیده بودند تا کشتیها را حایل باشد بیک زخم بروزد و بگذشت و لشکرها از هر دو طرف با او در جنگ تا بحدود چند بار جلیغ رسید و خبر او چون بسمع الوش ایدی رسید لشکر را بر هر دو طرف جیحون بیچند جایگاه بداشت و بکشتیها پل بستند و عراده‌ها بر کار کردند از ترصد و ترقب لشکر خبر یافت چون بکنار بار جلیغ کنت رسید تیمم و مفازه کرد از آب بیرون آمد و چون آتش بر باد پایان روان شد و لشکر مغول نیز دمامد اوروان

۱- جامع التواریخ (ج ۱ چاپ تهران ص ۳۵۷) ، ... و بنفس خود با جماعتی مردان مرد در قروء نشست و مشعلها برافروخته مانند برق بر آب روان گشت،»

۲- چند در ساحل چپ سیر دریا (سیحون) قرار داشت. دریاچه آرال ، دریای چند، نیز نامیده شده است. شهر چند از شهر ینی کنت (مرکز قشلاق دولت اوغوز، و امروزه باینجا جن کنت می‌گویند و خرابه‌هایش هنوز هم پسا برجاست) زیساد دور نبود و بنا بنوشته بارتولد (Turkestan, I, 135) مهاجرین مسلمانی که از ماوراءالنهر می‌آمدند در این شهر سرحدی مقیم میشدند. با ورود سلجوق و قبیله‌اش (بنظر میرسد رسیدن سلجوق باین شهر مقارن سال ۹۶۰ میلادی باشد) شهر چند، نقش بزرگی را در تاریخ بعهدہ گرفت. بعد از هجوم مغولها بایران این شهر ویران گردید. برای اخبار بیشتر رک ،

شدند می‌رفتند و او ائقال درپیش کرده بجنک تخلف می‌نمود و چون مردان شمشیرزان می‌رفت چندانک بنه مسافت می‌گرفت باز بر عقب روان می‌شد چون چند روز برین نمط مکاححت کرد و مردان او بیشتر کشته و میجروح و لشکر مغول روز بروز زیادت می‌شد بنه ازو بازگرفتند او با معدودی چند بماند و برقرار تجلّد می‌نمود و دست نمی‌داد چون آن چند کس که با او بودند کشته شدند و او را سلاح نماند تنها با سه تیر یکی شکسته بی‌پیکان بود سه مغول بر عقب او می‌رفتند بیک تیر بی‌پیکان که گشاد داد یک مغول را بچشم کور کرد و دوی دیگر را گفت که دو تیر مانده است بعدد شما تیر را دریغ میدارم بصلاح کار شما آن نزدیکترست که بازگردید و جان را نگاه دارید مغولان ازو بازگشتند و او بخوارزم رسید و باز کار رزم بسیجید و با جمعی بجانب شهر کنت آمد و شحنة که در آنجا بود بکشت و بازگشت چون در خوارزم صلاح اقامت ندید بر عقب سلطان روان شد بر راه شهرستانه بخدمت او پیوست.^۲

بعد از پخش عساکر مغول که بمنظور فتح شهرهای ماوراءالنهر بعمل آمد، چنگیز همراه پسرش تولوئی برای ضبط بخارا حرکت کرد. قصبه زرنوق باند بیر دانشمند

۱- جامع‌التواریخ (طبع برزین ج ۳ ص ۷۶)؛ ینکی کنت .

۲- تاریخ جهانگشای، ج ۱ ص ۷۱-۷۳ .

۳- شهرست در ترکستان مقابل مجرای پایین زرافشان. احتمال دارد نام بخارا مأخوذ از buxar شکل ترکی- مغولی کلمه سانسکریت Vihâra (بمعنی دیر، معبد) باشد. جوینی همین قول را در قرن هفتم نقل کرده‌است. طبق نوشته‌ی او (ج ۱ ص ۷۶)؛ «واشتقاق بخارا از بخارست که بلغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ بلغت بت پرستان اینفور وختای نزدیکست که معا بدایشان که موضع بتان است بخار گویند و در وقت وضع نام شهر بمجکت بوده است.»

بنظر میرسد قرن‌ها قبل از اسلام در جای فعلی بخارا شهری وجود داشته است. مؤلفین چینی (قرن پنجم میلادی) در تألیفاتشان ازین شهر بنام Nu-mi یاد کرده‌اند. اسم بخارا (چینی؛ pu-ho) اولین دفعه از طرف سیاح چینی Hüan-Tsang (حدود سال ۶۳۰ میلادی) ذکر گردیده است. برای اخبار بیشتر رک :

تاریخ بخارا (ابوبکر جعفر نرشخی متوفی ۳۴۸ هجری قمری)، چاپ تهران ۱۳۱۹ خ.

حاجب از قتل‌عام نجات یافت با اینحال فرمان غیر انسانی چنگیز جوانان قصبه را مجبور ساخت که نقش سپر سپاه مغول را در حمله به بخارا بعهده بگیرند. به‌اصلاحید خان مغول قصبه را قتلخ بالیغ نام نهادند، بعد ازین طلایه‌دار سپاه مغول طایر بهادر توجه‌اش را بطرف نور معطوف ساخت. عظاملك جوینی می‌نویسد: «... فی الجملة ارباب نور در بر بستند و طایر بهادر رسولی فرستاد با‌علام وصول پادشاه عالم گیر و ترغیب برانقیاد و ترك عناد و اهوای اهالی نور مختلف بود و سبب آنك وصول پادشاه جهانگشای چنگیزخان را بنفس خویش تصدیق نمی‌کردند و از جانب سلطان نیز احتیاط می‌نمودند و متردد بودند بعضی برعیتی و ایلی راغب و قومی متمرّد و راهب تا بعد از شد آمد ایلیچیان بر آن قرار دادند که اهالی نور ترتیب نزلی کنند و در مصاحبت رسولی بحضرت پادشاه وقت فرستند و اظهار مطاوعت و استیمنان بندگی و متابعت تقدیم کنند طایر بهادر نیز بدان رضا داد و بانك نزلی قناعت کرد و بر راه خود روان شد و بر آنجملت که قرار بود رسولی فرستادند و بعد از اختصاص رسل بقبول نزل فرمان شد که سبتای (سوبوتای) در مقدمه بنزدیک شما می‌رسد شهر بدو تسلیم کنید چون سبتای برسید امثال فرمان تقدیم نمودند و قصبه نور بدو تسلیم کرد و قرار دادند که اهالی نور بخلاص جمهور و آنچه مالاً بدّ معاش و مصالح عمارت و زراعت باشد از اغنام و بقور قناعت نمایند و بصحرا آیند و خانها را همچنان بگذارند تا لشکر غارت کنند التزام اشارت کردند و لشکر درآمد و آنچه یافت برداشت و از قراری که رفته بود سر نتافتند و بهیچ کس ازیشان تعلقی نساخت و شست مرد را گزین کردند و در مصاحبت پسر امیر نور ایل خواجه برسبیل مدد چنانک متعارف بود بجانب دبوس^۱ فرستادند و چون چنگیزخان برسید بخدمت استقبال قیام نمودند و درخور ترغو و نزل پیش بردند چنگیزخان آن جماعت را بعاطفت پادشاهانه مخصوص گردانید و ازیشان

۱- دبوس بفتح اول بر وزن مجوس، قلعه‌ایست در ماوراءالنهر مابین سمرقند و بخارا؛ و بعضی گویند شخصی بوده دبوس نام که آن قلعه را بنا کرد (نقل از، برهان قاطع ج ۲ ص ۸۲۴)، باین مفهوم در حدود العالم از شهرهای ماوراءالنهر «دبوسی» آمده و مینورسکی گوید، Dabūsī همان Ziaudin (ضیاءالدین) کنونی است. (مینورسکی، حدود العالم، لندن ۱۹۳۷ ص ۳۵۷).

پرسید که مال قراری سلطان در نور چندست گفتند یک هزار و پانصد دینار فرمود که این مقدار نقد بدهند و بیرون آن تعرض دیگر نرسانند ازین جمله يك نیمه از گوشوارهای عورات حاصل آمد و باقی را بعد از یکچندی ضامن شدند و بادا رسانیدند و اهالی نور از مذلت اسر و بندگی تبار خلاص یافتند دیگر باره نور نور و نوائی گرفت و از آنجا متوجه بخارا شد و در اوایل محرم سنه سبع عشره و ستمایه بدروازه قلعه نزول فرمود ،

وزان پس سرا پرده شهریار کشیدند بردشت پیش حصار

و لشکرها بر عدد مور و ملخ فزون بود و از حصر و احصا بیرون فوج فوج هر يك چون دریای در موج می رسیدند و برگرد شهر نزول می کرد و از لشکر بیرونی^۲ بیست هزار مرد بود مقدم ایشان کوك خان که می گفتند مغولی بود ازو گریخته و بسطان پیوسته و العهده علی الزاوی و بدان سبب کار او بالا گرفته و امرای دیگر چون خمیدبور^۳ (برادر براق حاجب) و سونج^۴ خان و کشلی خان وقت غروب خورشید با اکثر قوم از حصار بیرون آمد چون بکنار جیحون رسیدند محافظان و طلایه لشکر برو افتادند و ازیشان اثر نکذاشتند، و روز دیگر را که صحرا از عکس خورشید طشتی نمود پر از خون دروازه بگشادند و در نغار و مکاوحت بر بستند و ائمه و معارف شهر بخارا بنزدیک چنگزخان رفتند و چنگزخان بمطالعه حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد و پسر او تولی پیاده شد و بر بالای منبر بر آمد چنگیز خان پرسید که سرای سلطانت گفتند خانه یزدانست او نیز از اسب فرو آمد و بر دو سه پایه منبر بر آمد و فرمود که

۱- در جامع التواریخ (طبع برزین ج ۳ ص ۸۱) و بعضی از منابع تاریخ رسیدن چنگیز به بخارا بارقام هندسی ۶۱۹ ذکر گردیده است. به نوشته ابن الاثیر (ج ۱۲ ص ۲۳۹) شهر بخارا در ۴ ذی الحجه ۶۱۶ هجری قمری به تصرف چنگیز درآمد و اراك شهر (قلعه داخلی) بعد از ۱۲ روز مقاومت تسلیم شد .

۲- نسخه ب جهانگشای، اندرونی .

۳- جامع التواریخ ج ۳ ص ۸۲ ، خمیدبور ،

۴- جامع التواریخ ج ۳ ص ۸۲ ، سیونج ،

صحرای از علف خالی است اسبان را شکم پر کنند انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله می کشیدند و صنایع مصاحف بمیان صحن مسجد می آوردند و مصاحف را در دست و پای می انداخت و صندوقها را آخر اسبان می ساخت و کاسات نبیذ بیای پی کرده و مغنیات شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می کردند و مغولان بر اصول غنای خویش آوازاها بر کشیده و ائمه و مشایخ و سادات و علما و مجتهدان عصر بر طویلۀ آخر سالاران بمحافظت ستوران قیام نموده و امتثال حکم آن قوم را التزام کرده بعد از يك دو ساعت چنگز خان بر عزیمت مراجعت با بارگام برخاست و جماعتی که آنجا بودند روان می شدند و اوراق قرآن در میان قاذورات لگد کوب افدام و قوایم گشته درین حالت امیر امام جمال الدین علی بن الحسن الرندی که مقدم و مقتدای سادات ماوراءالنهر بود و در زهد و ورع مشارالیه روی با امام عالم رکن الدین امام زاده که از افاضل علمای عالم بود طیب الله مرقد هما آورد و گفت مولانا چه حالتست، این که می بینم بیدار یست یارب یا بخواب مولانا امام زاده گفت خاموش باش باد بی نیازی خداوند است که می وزد سامان سخن گفتن نیست، چون چنگز خان از شهر بیرون آمد بمصلای عید رفت و بمنبر بر آمد و عامۀ شهر را حاضر کرده بودند فرمود که ازین جملت توانگران کدامند دو یست و هشاد کس را تعیین کردند صد و نود شهری و باقی غریبان نود کس از تجار که از اقطار آنجا بودند بنزدیک او آوردند خطبۀ سخن بعد از تقریر خلاف و غدر سلطان چنانک مشبع ذکر یست در آن آغاز نهاد که ای قوم بدانید که شما گناههای بزرگ کرده اید و این گناههای بزرگ بزرگان شما کرده اند از من بپرسید که این سخن بچه دلیل می گویم سبب آنک من عذاب خدا ام اگر شما گناههای بزرگ نکردتی^۱ خدای چون من عذاب را بسر شما نفرستادی و چون ازین نمط فارغ شد الحاق خطبه بدین نصیحت بود که اکنون مالهایی که بر روی زمین است تقریر آن حاجت

۱- مرحوم قزوینی توضیح دادند، متن تصحیح قیاسی است، و استعمال هیات «کردتی» برای شرطیۀ ماضی در آن عصر خصوصاً در خراسان خیلی شایع بوده است، برای اخبار بیشتر رک: بمقدمۀ قزوینی بر تذکرۀ الاولیاء شیخ عطار طبع مستر نیکلسن .

نیست آنچه در جوف زمین است بگویند بعد از آن پرسید که امان و معتمدان شما کیستند هر کس متعلقان خود را بگفتند باسم باسقاقی با هر کس مغولی و یزکی تعیین کرد تا کسی از لشکریان ایشان را تعرضی نرساند و از روی بی حرمتی و انزال بدیشان تعلق نمی ساختند و مطالب مال از معتمدان آن قوم می رفت و آنچه می دادند بزیادتی مثله و تکلیف مالایطاق مؤاخذ نمی کردند و هر روز وقت طلوع نیر اعظم موکلان جماعت بزرگان را بدرگاه خان عالم آوردندی ، چنگر خان فرموده بود تا لشکریان سلطان را از اندرون شهر و حصار برانند چون آن کار بدست شهریان منعذر بود و آن جماعت از ترس جان آنچه ممکن بود از محاربه و قتال و شبیخون بجای می آوردند فرمود تا آتش در محلات انداختند و چون بنای خانهای شهر تمامت از چوب بود بیشتر از شهر بچند روز سوخته شد مگر مسجد جامع و بعضی از سرایها که عمارت آن از خشت پخته بود و مردمان بخارا را بچنگ حصار رانندند و از جانبین تنوره جنگ بتفیسید از بیرون منجنیقها راست کردند و کمانها را خم دادند و سنگ و تیر پزان شد و از اندرون عرّادها و قارورات نطف روان مانند تنوری تافته که از بیرون بکوهها^۱ هیمهای درشت مدد می فرستند و از جوف تنور شررها در هوا ظاهر می شود روزها برین جملت مکاوحت کردند و حصاریان حملها می آوردند و بتخصیص کوك خان که بمردی گوی از شیران نر ر بوده بود مبارزتها می کرد و در هر حمله چند کس می انداخت و تنها لشکر بسیار را باز می راند تا عاقبت کار باضطرار رسید و پای از دست اختیار بگذشت و آن جماعت بنزدیک خالق و خلائق معذور شدند و خندق بحیوانات و جمادات انباشته شد و بمردان حشری و بخاری افراشته فسیل باز گرفتند و در قلعه آتش در زدند و خانان و قواد و اعیان که اعیان زمان و افراد سلطان بودند و از عزت پای بر سر فلک می نهادند دستگیر مذلّت گشتند و در دریای فنا غرق شدند، و از فنقلیان از مردینه بیالای تازیانه زنده نگذاشتند و زیادت از سی هزار آدمی در شمار آمد که کشته بودند و

۱- و محتمل است صواب «بکوها» باشد یعنی بگودیها و حفرها (جهانکشی، ج ۱ ص ۸۲)

صغار اولاد و اولاد کبار و زنان چون سرو آزاد آن قوم برده کردند و چون شهر و قلعه از طغاة پاک شد و دیوارها و فسیل خاک گشت تمامت اهالی شهر را از مرد وزن و قبیح و حسن بصرای نمازگاه راندند ایشانرا بیخشد جوانان و کهول را که اهلیت آن داشتند بحشر سمرقند و دبو سیه نامزد کردند و از آنجا متوجه سمرقند شد و ارباب بخارا سبب خرابی بنات النعش وار متفرق گشتند و بدیها رفتند و عرصه آن حکم قاعاً صفاً گرفت ، و یکی از بخارا پس از واقعه گریخته بود و بخراسان آمده حال بخارا ازو پرسیدند گفت آمدند و کنندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند جماعت زیرکان که این تقریر شنیدند اتفاق کردند که دربارسی موجز تر ازین سخن نتواند بود و هر چه درین جزو مسطور گشت خلاصه و زنا به آن این دوسه کلمه است که این شخص تقریر کردست.^۱

به تحقیق چنگیز خان جز زبان مادریش بزبان دیگری آشنا نبوده است در حالیکه در جهانکشی ملاحظه شد که چنگیز بعد از فتح بخارا بالای منبر مسجد رفت و خطاب به خلق خودش را فرستاده خداوند و عذاب خدای بزرگ خواند .

مورخ جوینی بدون توجیه و تفسیری درباره این حادثه با صراحت تمام صحبت کرده است. ما غیر از جهانکشی، سه منبع معتبر دیگری در دست داریم که مؤلفین آنها آثارشان را قبل از جوینی تدوین کرده اند. مؤلفین این منابع با ارزش که ذکرش در قبل آمد، اخباری درباره فتح بخارا داده اند که شایان توجه است منتها در هیچ جا اشاره ای به نطق چنگیز در این شهر نشده است .

چنگیز بعد از تصرف بخارا توجه اش را بطرف سمرقند معطوف ساخت. بین راه

۱- جهانکشی جوینی، ج ۱ ص ۷۸-۸۳ .

۲- سمرکند با کاف بر وزن و معنی سمرقند است و آن شهری باشد در ماوراءالنهر که کافذ خوب از آنجا آوردند و سمرقند معرب آنست و معنی ترکیبی آن ده سمر است... (نقل از: برهان قاطع باهتمام دکتر محمد معین ج ۲ ص ۱۱۶۵) معرب آن سمرقند و سمران (بضم اول) رگ ، معجم البلدان . پهلوی Samarkand ، یونانی Marákanda ریشه جزو اول سمر تاکنون معلوم نشده و جزو دوم kand ، از پارسی باستان - kanta ، سندی kanp (شهر). مشتق از -kan (کندن). رگ، مارکوارت. شهرستانهای ایران شهر ص ۲۶ .

سمرقند، فرمان محاصره، سرپل و دبوسیه که قبول اطاعت نکرده بودند صادر گردید .
 سلطان علاءالدین محمد با فرستادن صد و ده هزار مرد ، پادگان شهر سمرقند
 را تقویت نموده بود^۱. همانطور که در استحکام حصار شهر سعی وافری بعمل می‌آمد، برای
 تدافع از قلعه داخلی نیز تدبیرهای مهمی اتخاذ می‌گردید. جوینی گوید: «چنگیزخان
 چون با ترار رسید و آوازه استحکام حصار و قلعه و غلبه لشکر سمرقند در آفاق و اقطار
 منتشر بود و همه کس بر آنک سالها باید تا شهر مستخلص شود تا بدز چه رسد.»^۲
 چنگیز بعد از رسیدن به حصار شهر سمرقند، سپاه مغول را از مقابله و مقاتله
 نهی نمود . در اینجا بود که لشکریان مغول بعد از فتح و ظفر که در نقاط ماوراءالنهر
 نصیبشان گشته بود به چنگیز پیوستند^۳. با احتمال قوی با تشکیل شورای جنگی، و عیان
 شدن عقب‌نشینی سلطان محمد و گذشتن او از جیحون، بفرمان خان مغول سوبوتای و جبهه
 نویان که از سرداران مجرب مغول بحساب می‌آمدند مأموریت یافتند که با سی هزار مرد
 برای دستگیری سلطان از جیحون بگذرند^۴.

بقیه دارد

- ۱- جهانگشای، ج ۱ ص ۹۱؛ جامع‌التواریخ (چاپ تهران)، ج ۱ ص ۳۶۲؛ ابن‌الاثیر، ج ۱۲ ص ۲۳۸؛ ابوالفرج، ص ۴۰۸ .
 - ۲- جهانگشای، ج ۱ ص ۹۱ .
 - ۳- جهانگشای، ج ۱ ص ۹۱؛ ابن‌عبری (Bar Hebraeus)، ص ۴۴۴ .
 - ۴- بنوشته نسوی (سیرت سلطان جلال‌الدین ص ۶۵) ، [چنگیزخان] یعه نوین و سیتی بهادر را با سی هزار مرد جنگی از جیحون بگذرانید، و بر صوب خراسان روانه گردانید، تا گرد شهرها و ولایات برآمدند، و چندان خون ریختند و غارت انگیختند که ضیاع بضیاع پیوست و زراعه طعمه سیاع و ضیاع گشتند .
- پطروشفسکی (تاریخ ایران ج ۲ ص ۳۵۶-۳۵۷) می‌نویسد: «سواران جبهه و سوبوتای که محمد خوارزمشاه را تعقیب می‌کردند نخستین مغولانی بودند که وارد خراسان شد. این گروه از شمال ایران عبور کردند و همه جا را ویران و غارت کردند و بحدود قفقاز رسیدند و شیروان و بخشی از گرجستان را تاراج کردند و مردم قیچاق (پولووتس‌ها را) تار و مار ساختند و در صحراهای جنوب روسیه رخنه کردند و در سال ۶۲۰ هجری قمری (۱۲۲۳ م) در کنار رود کالک افواج شاهزادگان روسی را منهزم کردند و دریای خزر را از سوی مغرب دور زده به قوای عمده چنگیزخان که به مغولستان باز میگشت پیوستند.»